

تبیین وجودی ملاصدرا از علم و نتایج آن در تبیین علم الهی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۱/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۰۸

مژگان فتاحی^۱

علی ارشدریاحی^۲

حمیدرضا شاکرین^۳

چکیده

ملاصدرا ضمن توجه به دیدگاه متقدمان در تعریف علم، بر اساس مبانی وجودشناسی خود، تعریفی وجودی از علم ارائه می‌دهد که نقطه عطفی در علم‌شناسی حکمت متعالیه است. در این تلقی، علم عبارت از وجود چیزی برای چیز دیگر است. این تعریف با لوازم آن سبب ارائه تبیین‌های خاصی از سوی ملاصدرا درباره علم الهی شده است، به نحوی که سهم بسزایی در شکل‌گیری هندسه معرفتی علم الهی دارد. اضلاع این هندسه عبارت‌اند از زائد نبودن علم الهی بر ذاتش، حضوری بودن علم الهی، نفی صور در علم الهی، علم خداوند به جزئیات مادی، معلوم بالذات بودن معلومات الهی، علم و عالم و معلوم بودن خداوند، علم خداوند به خود، و علم اجمالی خداوند به غیر در عین کشف تفصیلی. بر اساس برون‌داد این پژوهش، توجه به تبیین وجودشناسانه ملاصدرا از علم باعث می‌شود که درک نحوه شکل‌گیری دیدگاه او درباره علم الهی، تمایز و وجوه ابداعی آن با سایر دیدگاه‌ها ممکن و یا حداقل سهل‌الوصول‌تر گردد.

کلیدواژه‌ها

ملاصدرا، علم، وجود، علم الهی

-
۱. دانشجوی دکتری فلسفه اسلامی، گرایش حکمت متعالیه، دانشکده الهیات و معارف اهل‌البیت (ع)، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران. (m66fattahi@yahoo.com)
 ۲. استاد گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اهل‌البیت (ع)، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران. (نویسنده مسئول) (Arshad@ltr.ui.ac.ir)
 ۳. دانشیار گروه منطق فهم دین، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، قم، ایران. (shakerinh@gmail.com)

Mulla Sadra's Existential Explanation of Knowledge and Its Results in Explaining the Divine Knowledge

Mozhgan Fatahi¹
Ali Arshad Riyahi²
Hamid Reza Shakerin³

Reception Date: 2021/04/04
Acceptance Date: 2021/05/29

Abstract

Paying attention to the early views on the definition of knowledge, Mulla Sadra offers an existential definition based on his existential foundations that are the turning point in the epistemology of transcendent wisdom. In this view, knowledge is a kind of existence of one thing for another. This definition and its consequence have led to a new explanation by Mulla Sadra about divine knowledge. This explanation has a terrific contribution to shaping the epistemological geometry of divine knowledge in Islamic philosophy. These are some of the angles of this geometry: non-redundancy of divine knowledge to God's essence; the intuitiveness of divine knowledge; the denial of any forms in divine knowledge; the acceptance of God's detailed knowledge of individuals; The immediacy of what God knows; the union of knowledge, knower and the known in God; God's knowledge of Himself, and the identification of His non-detailed knowledge of others with the detailed revealing of others. The study reveals that paying attention to Mulla Sadra's existential explanation of knowledge allows understanding the way of forming his theory, its innovative aspects, and its distinction from others in the field.

Keywords

Mulla Sadra, Knowledge, Existence, Divine Knowledge

1. Ph.D. Student of Islamic Philosophy, The Faculty of Theology and Ahl-al-Bayt, university of Isfahan, Isfahan, Iran. (m66fattahi@yahoo.com)

2. Professor of Islamic Philosophy, Faculty of Theology and Ahl-al-Bayt, University of Isfahan, Isfahan, Iran. (Corresponding Author) (Arshad@ltr.ui.ac.ir)

3. Associate Professor, Department of Understanding Religion, Institute of Islamic Culture and Thought, Qom, Iran. (shakerinh@gmail.com).

۱. مقدمه

مسئله علم یکی از پر دامنه‌ترین مباحث فلسفی و از جهات متعدد یک موضوع محوری و پایه‌ای برای سایر مباحث است. ماهیت علم از جمله مباحثی است که درباره آن اختلاف نظرهای قابل توجهی وجود دارد. تعریف علم در سه حکمت مشاء، اشراق و متعالیه دستخوش تغییرات قابل توجهی شده است. ملاصدرا ضمن بهره‌گیری از تبیین‌های مشائی و اشراقی از علم، در این حوزه نیز صاحب نوآوری‌های خاصی است. نوع نگرش به علم، در تبیین و تحلیل علم الهی (به عنوان یکی از مهم‌ترین صفات الهی) نقش مهمی دارد. به دلیل پیچیدگی مسئله علم و به تبع آن مسئله علم الهی، ابهام و جدال‌های فراوانی درباره چند و چون علم الهی در گرفته است. ملاصدرا در حقیقت علم و علم الهی صاحب نظریات بدیعی است و توانسته است گره‌های فراوانی را بگشاید.

دیدگاه وی درباره علم الهی، مورد توجه اندیشمندان مختلف بوده و از زوایای مختلفی به آن پرداخته شده است. با این حال، بر اساس تتبع صورت گرفته، پژوهشی یافت نشد که به تعریف وجودی ملاصدرا از علم توجه ویژه‌ای کرده باشد و از این رهگذر به تحلیل تبیین‌های ملاصدرا درباره علم الهی پرداخته باشد. در واقع ترسیم اضلاع مختلف هندسه علم صدرایی می‌تواند در یافتن الگوی روشی ملاصدرا در تبیین علم الهی اثر مهمی داشته باشد. اگرچه گزاره‌های متعدد دیدگاه ملاصدرا در لابه‌لای مطالب مختلف قابل اصطیاد است، اما نگرش مجموعه‌ای به اضلاع مختلف علم الهی تحلیل صحیح‌تری از آن ارائه می‌دهد. برای مثال، در مقاله «علم الهی از دیدگاه صدرالمتهلین»، ذاتی بودن، بساطت و ضرورت علم خداوند و مراتب علم الهی مطرح شده است (سعیدی مهر و لشکری ۱۳۸۹، ۳۱-۵۰)؛ در مقاله‌ای با عنوان «علم اجمالی در عین کشف تفصیلی»، به تحلیل و مقایسه علم الهی از دیدگاه ابن‌سینا، ملاصدرا و علامه طباطبایی پرداخته شده و در خلال تبیین دیدگاه ملاصدرا، برخی از احکام علم الهی مطرح شده است (اکبریان و کمالی ۱۳۹۰، ۱۰۱-۱۳۶). در مقاله «دیدگاه ابن‌سینا و صدرالمتهلین درباره علم الهی»، تعریف علم، حضوری بودن علم خداوند و علم قبل از ایجاد مورد توجه قرار گرفته است (ذبیحی ۱۳۷۸، ۹۱-۱۱۵). اما چنان که اشاره شد، در پژوهش پیش رو تلاش شده با نگاهی مجموعه‌ای به موضوع علم الهی، با مبنا قرار دادن تعریف وجودی ملاصدرا از علم، به بازخوانی اضلاع سازنده نظریه نهایی وی درباره علم الهی یعنی «علم اجمالی در عین کشف تفصیلی» پرداخته شود و تأثیر نگاه وجودی ملاصدرا به علم را در پذیرش هر

یک از اضلاعی رصد کنیم که برخی توسط حکمای پیش از ملاصدرا مطرح شده و برخی نیز حاصل نوآوری‌های اوست. در واقع نظریه علم اجمالی در عین کشف تفصیلی به مثابه هندسه علم الهی از دیدگاه ملاصدرا است و فهم آن به درک صحیح هر یک از اضلاع این هندسه و ارتباط بین آن اضلاع منوط است. این نگاه مجموعه‌ای، با رویکرد مورد اشاره، برای فهمی همه‌جانبه از دیدگاه ملاصدرا در باب علم الهی برای یافتن نقاط قوت و ضعف و تفاوت دیدگاه وی با پیشینیانش ضروری به نظر می‌رسد. این موضوع در سایر پژوهش‌های پیرامون علم الهی مغفول مانده است. از این رو جنبه نوآوری در این پژوهش به تأثیر تبیین وجودی ملاصدرا از علم در تحلیل علم الهی بازمی‌گردد. در خلال این مطلب روشن می‌شود نه تنها در نوآوری‌های صدرایی در تبیین علم الهی، بلکه در دیدگاه‌های مشترک با سایر اندیشمندان نیز، او از مبانی وجودشناسانه خود عدول نکرده است. به تعبیر دیگر، نگاه وی تقلیدی و التقاطی نیست، بلکه ضمن بهره‌مندی از دیدگاه پیشینیان، نظر نهایی وی متناسب با مبانی حکمت متعالیه به ویژه اصل اصالت وجود و فروعات آن است.

۲. تعریف وجودی ملاصدرا از علم

فلاسفه اسلامی در باب حقیقت علم اختلاف نظر دارند. حتی گاهی یک فیلسوف در این باره در ابواب گوناگون فلسفه نظریات متفاوتی ابراز کرده است (عبودیت ۱۳۸۶، ۲: ۱۹). این تفاوت‌ها گاهی موجب سردرگمی شده و چپستی و حقیقت علم را در هاله‌ای از ابهام فروبرده است. ملاصدرا، با علم به این مشکل، نظریات متعدد درباره علم را گرد آورده و اشکالات هر یک را بررسی کرده است (نک. ملاصدرا ۱۹۸۱، ۳: ۲۸۴-۳۰۰؛ ۱۳۶۳، ۹۹-۱۰۱، ۱۰۸).

به طور کلی، در فلسفه اسلامی به مسئله علم از دو زاویه هستی‌شناسی علم و معرفت‌شناسی نگریسته می‌شود (حائری یزدی ۱۳۸۵، ۲۱۵). در رویکرد هستی‌شناختی، علم از جهت این که یک موجود و حقیقتی از حقایق عالم است، و در رویکرد معرفت‌شناسی علم از حیث حکایتگری و امکان حکایت صادق داشتن مورد توجه است (خسروپناه و پناهی آزاد ۱۳۸۹، ۶۸). آنچه ملاصدرا در باب معنای علم ارائه کرده است هر دو جنبه مذکور را پوشش می‌دهد. کنار هم گذاشتن این دو تعریف تصویر کاملی از علم در نگاه ملاصدرا به دست می‌دهد که بر اساس آن می‌توان از تأثیر وجودشناسی ملاصدرا در تبیین وی از علم الهی آگاهی یافت.

علم در بیانات مختلف ملاصدرا و به فراخور مباحث مختلف کاربردهای متعددی دارد. می‌توان هر کدام از توضیحات به‌دست‌آمده را تفسیری از علم نامید (خسروپناه و پناهی آزاد ۱۳۸۹، ۶۹). او سی لفظ را که مرادف با علم دانسته شده است بیان و به شرح و نقد آنها می‌پردازد (نک. ملاصدرا ۱۳۶۳، ۱۳۱-۱۴۲). معانی مورد قبول ملاصدرا به طور خلاصه عبارت است از تعریف علم به صورت ظهور (ملاصدرا ۱۹۸۱، ۶: ۲۸۵؛ ۳: ۳۶، ۲۸۵-۲۸۶) و وجود. تعریفی که در این پژوهش مورد نظر است تعریف علم به وجود است، زیرا این تعریف حاصل فلسفه وجودی ملاصدرا و یکی از ابداعات وی شمرده می‌شود. با تحلیل علم الهی از دیدگاه وی روشن می‌گردد که این تعریف در تبیین و تحلیل علم الهی از سوی او تأثیر فراوانی داشته است. حاصل آن که دیدگاه ملاصدرا پیرامون علم الهی برگرفته از وجودشناسی خاص وی است، نه صرفاً جمع‌آوری و ترکیبی از نظریات پیشینیان وی.

یکی از انقسامات اصلی علم تقسیم آن به دو قسم حصولی و حضوری است. علم حضوری چهره وجودی علم و علم حصولی چهره ماهوی علم است. از این رو به نظر می‌رسد که تحلیل صحیح و دقیق این دو قسم علم در ارائه معنای جامع از علم و تأیید نگاه صدرايي درباره علم سودمند باشد. ملاصدرا در تعریف وجودی از علم، بدون آن که از تعریف علم به صورت عدول کند، علم را در سطح برتری می‌نشانند. تعریف علم به صورت اختصاص به یک قسم از علم، یعنی علم حصولی، دارد. پس این تعریف، تعریف کاملی برای علم نیست. او در تعریف ابداعی خود از علم به دنبال آن است که هم تعریفش از علم به طور جامع همه اقسام آن را شامل شود و هم این که با مبانی حکمت متعالیه به ویژه اصالت وجود و فروع آن همخوانی تام داشته باشد. حاصل تلاش او تعریف علم به شرح زیر است: علم عبارت از نوعی و قسمی از وجود چیزی برای چیز دیگر است که کمال آن محسوب می‌شود (ملاصدرا ۱۹۸۱، ۴: ۲۹۱). پس علم همان وجود است (ملاصدرا ۱۹۸۱، ۳: ۲۹۱). این علم قید خاصی دارد و آن تجرد است. وی می‌نویسد: «علم عبارت است از وجود شیء مجرد، یعنی علم به وجودی که غواشی ماده از آن گرفته شده باشد، خواه این علم "لنفسه" باشد یا "لشیء آخر"» (ملاصدرا ۱۹۸۱، ۳: ۲۸۶، ۲۹۲، ۳۵۴؛ نک. ملاصدرا ۱۳۶۱، ۲۲۱-۲۲۲). بنابراین ملاصدرا ضمن توجه به دیدگاه سلف درباره تعریف علم به کاستی‌های آنها تن نداده است. جمهور حکما علم را صورت حاصل از اشیاء نزد عقل دانسته‌اند و این تعریف بر صورت ذهنی منطبق است. اما با انتقال علم از سنخ ماهیت به سنخ وجود، علم چیزی جز همان هستی حاضر نزد نفس

نیست. زیرا صورت ذهنی نیز به تبع هستی نزد نفس حضور می‌یابد (جوادی آملی ۱۳۸۶ - الف، ۴/۴۱: ۱۷۷).

ملاصدرا تعریف ماهوی از علم را کافی نمی‌داند و از این رو تعریفی وجودی از علم ارائه می‌دهد. تعریف وجودی از علم نقطه شروع تفاوت در نگرش به علم و فتح بابی برای گره‌گشایی از برخی معضلات در حوزه هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی است. این تعریف بی‌شک از فروعات اصول و مبانی خاص صدرایی به ویژه اصالت وجود ناشی شده است. بر مبنای اصالت وجود، آنچه متن واقع را پر کرده و همه کمالات واقعی به آن برمی‌گردد وجود است. همچنین بر مبنای اصل بساطت وجود، وجود بسیط است و مرکب از اجزای مختلف نیست. در نتیجه هر کمالی که به وجود بازگشت کند مربوط به جزء وجود نیست، بلکه عین و مساوق با آن است. همچنین وجود یک حقیقت مشکک و دارای مراتب است (ملاصدرا ۱۹۸۱، ۶: ۱۴-۱۵). پس همه کمالاتی که به وجود بازمی‌گردند و مساوق با آن‌اند دارای مراتب و مشکک هستند. از آنجا که علم به وجود بازگشت می‌کند، در همه مراتب وجود سریان دارد. برخی از مراتب علم (مانند مراتب وجود) در نهایت شدت و بعضی از مراتب آن در نهایت ضعف است (ملاصدرا ۱۹۸۱، ۶: ۲۴).

۳. آثار نگاه وجودی ملاصدرا به علم در تبیین و تحلیل علم الهی

نگاه وجودی ملاصدرا به علم شکل‌دهنده انگاره‌های مهمی در تبیین علم الهی است. بین هر یک از انگاره‌ها ارتباط محکمی وجود دارد که فهم آنها بدون درک صحیح وجودشناسی صدرایی (به ویژه تعریف وجودی ملاصدرا) ممکن نیست. ماحصل دیدگاه ملاصدرا درباره علم الهی نظریه خاص وی یعنی علم اجمالی خداوند در عین کشف تفصیلی است که به مثابه هندسه این نظریه دارای اضلاع زیر است:

۳-۱. زائد نبودن علم الهی بر ذات اقدس خدوند

برخی بر آن هستند که علم مجرد به ذاتش عین ذاتش نیست. استدلال آنان این است که معلومات عالم مغایر با حقیقت نفسش است و از این رو، بدون انضمام صفتی زائد، وجود ندارند، وگرنه باید ذاتش، از آن حیث که ذاتش است، مصداق صدق مفهوم عالم باشد. پس برای عالم به نفس بودن، ناگزیر باید امر دیگری غیر از نفس ذاتش که مصداق عالمیت و معلومیت برای آن است، وجود داشته باشد. ملاصدرا منشأ این مغالطه را خلط

بین وجود و ماهیت می‌داند. زیرا، گاهی مراد از لفظ ذات هویت شخصی است و گاهی مراد از آن ماهیت نوعی است. در حالی که علم در جوهر قائم به ذات خود عین وجودش است، نه این که اگر برای آن ماهیتی کلی فرض شود معنای آن ماهیت عین معنای علم خواهد بود. پس ذات مجرد به ذات خود و هویت خویش، مصداق صفت علم، بدون انضمام چیز دیگری به آن خواهد بود. لازمه صدق مفهومات متغایر بر چیزی، متغایر بودن جهات صدق نیست، و کثرت آنها اشکال و خدشه‌ای در وحدت ذاتی که موصوف به آنهاست وارد نمی‌کند، بلکه فقط موجب تغایر حیثیات می‌گردد (ملاصدرا ۱۹۸۱، ۶: ۱۷۰-۱۷۱). بنابراین منشأ خطای زائد بودن علم به ذات بر ذات، در نادیده گرفتن نقش وجود در تحقق علم و نگاهی ماهوی و مفهومی داشتن به علم است. از توفیقات ملاصدرا در نگرش وجودی به علم، حل معضل مذکور است.

۲-۳. حضوری بودن علم الهی

یکی از مهم‌ترین اقسام علم، چنان که گذشت، تقسیم آن به دو قسم «حصولی» و «حضوری» است. ملاصدرا در ابتدای رساله «تصور و تصدیق» علم را عبارت از حضور صورت‌های اشیاء در پیش ذهن دانا و شناسنده می‌داند. رابطه علم با معلوم به سان رابطه وجود با آن ماهیتی است که هستی را پذیرفته است. ملاصدرا با تشبیه رابطه علم و معلوم به وجود و ماهیت، با نگرش وجودشناسانه‌ای که به علم دارد، در صدد است نشان دهد که علم و معلوم در خارج دو چیز نیستند. صورت ادراکی هم علم خوانده می‌شود و هم معلوم بالذات است؛ بنابراین دو عنوان برای یک چیز است. همان طور که علم بنفسه معلوم است، غیرعلم (معلومات بالعرض) نیز به سبب علم (صورت‌های ادراکی) بنفسه معلوم هستند. بنابراین، همان طور که وجود با ماهیت (در ذات) یگانه و متحد است و مغایرت میان آنها تنها ذهنی و تحلیلی است، علم و معلوم نیز ذاتاً متحد و یگانه‌اند و مغایرت و دوگانگی میان آنها تنها با تحلیل ذهنی مشخص می‌شود. ملاصدرا درباره تفاوت میان علم حضوری و حصولی توضیح می‌دهد که گاهی شناسایی یک شیء واقعی به گونه‌ای است که هستی شناخت با هستی عینی شیء شناخته‌شده یکسان و یگانه است و این قسم از شناخت که حضوری است در علم مجردات به ذات خود و علم آنها به صفاتی که در ذاتشان قرار دارد و همچنین در علم آنها به افعال و مشخصات و حتی آگاهی آنها به گفت‌وشنودهای ذهنی خود به خوبی آشکار است. اما گاهی شناسایی اشیاء واقعی بدین گونه نیست، بلکه به نحوی است که هستی شناخت با هستی شیء شناخته‌شده دو واحد

متفاوت از هستی مطلقاند و با یکدیگر در وجود یگانگی ندارند؛ یکی هستی عینی و دیگری هستی علمی است، و این مانند دانش ما به اشیاء عینی است، زیرا هستی این اشیاء خارج از هستی ما و خارج از هستی قوای ادراکی است که در وجودمان نهفته است. به این دانش «علم حصولی» یا «انفعالی» گفته می‌شود و قابل تقسیم به تصور و تصدیق است (ملاصدرا ۱۳۷۱، ۳۰۷). بنابراین هر گاه علم از سنخ وجود باشد، لزوماً معلومی که به آن علم تعلق می‌گیرد نیز دارای وجود است؛ هرچند مراتب وجودی دارای شدت و ضعف فراوانی است، به طوری که برخی از مراتب ضعیف وجود ممکن است عدمی به نظر آیند. جزئیات بیشتر پیرامون این مطلب با بررسی نظریه تشکیک وجودی روشن تر می‌شود.

علم خداوند به ذاتش علم حضوری است و در آن علم و عالم و معلوم یک واقعیت‌اند. معیار علم حضوری حضور ذات شیء، یعنی حضور وجود خارجی خاص آن، نزد عالم است. با توجه به مطلب مذکور، یک سؤال جدی مطرح می‌شود و آن این است که در علم پیشین خداوند به اشیاء چنین نیست، زیرا واقعیت اشیاء از وجود خداوند متأخر است و ممکن نیست در مرتبه ذات او یافت شود. با وجود این، حضوری بودن علم الهی در این مرتبه آیا منتفی است؟ ملاصدرا تصریح می‌کند که تسمیه علم الهی به صور اشیاء قبل از وجود آنها از باب مسامحه و تشبیه است، زیرا علم الهی به ذاتش و به غیر ذاتش علم حضوری است (ملاصدرا بی تا، ۳۶۴). در حقیقت مناط این حکم ملاصدرا، که علم پیشین ذاتی خداوند به اشیاء حضوری است، تشکیک در وجود است. علم حضوری عین معلوم و علم حصولی مغایر معلوم است (نک. عبودیت ۱۳۸۶، ۲: ۳۲۹-۳۳۱).

ملاصدرا معتقد است:

علم نوع و گونه‌ای از وجود و بلکه عین آن است، پس میزان علم میزان وجود است. هر چه برای خودش پدید می‌آید، برای خودش معلوم است و هر چه به واسطه چیز دیگری پدید می‌آید، برای آن دیگری معلوم است، و به ذات خود عالم نیست. بنابراین در حقیقت، علم به چیزی عبارت است از حضور ذاتش نزد عالم، و آن تمام‌ترین در بخش علم به شیء است، نه به واسطه حصول صورتی که آن صورت، غیر ذات شیء معلوم است، زیرا هیچ علاقه‌ای بین عالم و بین ذاتی که غیر صورت علمی است، نیست. پس هر کس قائل باشد که علم به غیر، منحصر در ارتسام صورتی از آن است و بس، خطا کرده و تمام‌ترین دو بخش علم (یعنی علم حضوری) را انکار کرده است. (ملاصدرا ۱۹۸۱، ۶: ۱۶۳)

چنان که در تعریف علم گذشت، چهره ماهوی علم بیانگر علم حصولی و چهره وجودی علم دربردارنده علم حضوری است. جمهور حکما علم را صورت حاصل از اشیاء نزد

عقل دانسته‌اند و این تعریف بر صورت ذهنی منطبق است. اما با انتقال علم از سنخ ماهیت به سنخ وجود، علم چیزی جز همان هستی حاضر نزد نفس نیست. بنابراین در نگرش وجودی به علم، وجود عالم به میزان منزه بودن از محدودیت‌های وجودی با حقیقت معلومات روبرو است. با این تفسیر روشن است که درباره ذات الهی که منزه از هر گونه محدودیت است و احاطه وجودی بر کل هستی دارد، هیچ گونه بُعدی بین وجود الهی و سایر موجودات در هیچ یک از ساحت‌های وجودی وجود ندارد، بنابراین علم الهی در تمام مراتب به نحو حضوری به موجودات تعلق می‌گیرد.

۳-۳. نفی صور در علم الهی

حضوری دانستن علم الهی به معنای نفی صور در علم الهی است. مشائیان، شیخ اشراق و افلاطون قائل به وجود صور برای خداوند شده‌اند. ملاصدرا دیدگاه‌های آنها را مطرح و مورد نقد قرار داده است (ملاصدرا ۱۹۸۱، ۱۸۰-۱۸۱، ۲۲۷-۲۳۷). او معتقد است که هر دو امری که در میان آنها علاقه ذاتیه و ارتباط وجودی متحقق باشد، یکی به دیگری عالم خواهد بود، مگر آن که مانعی منع نماید، زیرا این علاقه مستلزم حصول و انکشاف یکی از آن دو برای دیگری است. این علاقه در علم حضوری، میان نفس ذات معلوم به حسب وجود عینی او و ذات عالم متحقق می‌گردد، و در علم حصولی میان صورت اشیاء و نفس عالم واقع می‌شود. در معلوم به علم حضوری که معلوم بالذات نفس امر عینی است و علاقه وجودی میان آن عین و میان عالم متحقق است، سبب تمام بودن علم حضوری است. کسی که علم را منحصر به صور می‌داند دچار خطا شده است و قسم کامل‌تر علم را انکار نموده است (ملاصدرا ۱۳۵۴، ۸۲-۸۳). بر این اساس او معتقد است:

علم خداوند متعال به ذات خود و به این اعتباراتی که صفات اویند، نیازی به صورت زائد بر ذات شریفش ندارد، و همچنین علمش به این معانی که اسماء حق و مظاهر اسماء هستند و مظاهر آن، نیازی به صورت زائد بر ذات ندارد و آنها عبارت از ماهیات و هویات اشیاء هستند که نیازی به جعل و تأثیر ندارند، چون تابع و پیرو وجودند، بلکه آنجا مطلقاً جعل و تأثیر و فعل و انفعال، و قبول و حلول نیست، و گرنه خداوند متعال در برخی از کمالاتش نیاز به آنچه از او صادر و ظاهر گردیده پیدا می‌نمود، در حالی که از هر چه جز خود بی‌نیاز و غنی است. (ملاصدرا ۱۳۶۳، ۲۶۸)

تحلیل تأثیر ارتباط نگاه وجودی به علم، با نفی صور از ذات الهی، متناسب با همان مطلبی است که در حضوری بودن علم الهی گذشت. توضیح آن که وقتی علم الهی در تمام

مراتب از نوع علم حضوری است، روشن است که وجود صور منتفی است. علم از سنخ وجود است، لذا بنا بر احاطه وجودی خداوند بر موجودات، علم او نیز از هر گونه واسطه‌گری بی‌نیاز خواهد بود. نیاز به صور جایی است که علم از سنخ ماهیت باشد، نه از سنخ وجود.

نکته مهمی که باید در این موضع به آن توجه کرد این است که در مکتب مشاء و اشراق اگرچه قول به حضوری بودن علم در برخی مراتب علم الهی مطرح شده است، اما علم پیشین مغایر متصل خداوند به اشیاء که فلاسفه مشائی به آن قائل‌اند، از نوع علم حصولی زائد بر ذات (ارتسامی یا انطباعی) است، که در آن علم و عالم و معلوم سه واقعیت مغایرند. ملاصدرا علم پیشین ذاتی بالتفصیل خداوند به اشیاء را از نوع حضوری می‌داند (ملاصدرا بی‌تا، ۳۶۴). در حالی که در علم پیشین خداوند به اشیاء، ذات شیء نزد خداوند حضور ندارد، زیرا واقعیت اشیاء از وجود خداوند متأخر است و ممکن نیست در مرتبه ذات او یافت شوند. در حقیقت، مناط این حکم ملاصدرا، که علم پیشین ذاتی خداوند به اشیاء نیز حضوری است، تشکیک در وجود است (عبودیت ۱۳۸۶، ۲: ۳۲۹). بنابراین، در نگاه وجودی به علم، درمی‌یابیم که چون ذات الهی، وجود برتر جمعی همه اشیاء است، تمام حقایق موجودات نزد وی چه پیش از ایجاد و چه پس از ایجاد حاضر است. وجود علمی اشیاء در ذات الهی عین وجود عینی آنهاست و از این رو، علم خداوند به آنها پیش از ایجاد نیز از نوع حضوری است.

۴-۳. علم به جزئیات مادی

ملاصدرا در اسفار تصریح می‌کند که سخن درست درباره علم خداوند به جزئیات مادی برای هیچ کس میسر نشده و تنها اوست که توانسته تبیینی صحیح از آن ارائه دهد (ملاصدرا ۱۹۸۱، ۶: ۲۳۳). وی علم خداوند به جزئیات را حاصل علم حضوری خداوند به تمام هستی می‌داند و در این باره چنین استدلال می‌کند:

شرط حصول علم به جزئیات، علم حضوری است. اگر علم خداوند به اشیاء، حاصل ارتسام صور در ذات باشد، لازم می‌آید که خداوند به جزئیات علم نداشته باشد، و آن جزئیات به اعتبار وجود عینی نزد او منکشف نباشند. اما نفی شهود عینی از خداوند ناشی از نهایت نادانی است، زیرا تمام موجودات کلی و جزئی ناشی از فیض اوست، و او مبدأ همه موجودات عقلی و حسی و ذهنی و خارجی است. در حقیقت، فیضان اشیاء منفک از انکشاف آنها نزد مفیض نمی‌تواند باشد. (ملاصدرا ۱۳۵۴، ۱۰۵-۱۰۶)

احتمالاً نفی‌کنندگان علم خداوند به جزئیات از جمله کسانی هستند که علم حضوری خداوند به کل هستی را نتوانسته‌اند درک کنند و همین انکار موجب انکار علم خداوند به جزئیات مادی شده است.

نکته مهمی که باید به آن توجه نمود این است که چنان که پیش از این بیان شد، ملاصدرا علم را به «حضور معلوم مجرد نزد مجرد» تعریف می‌کند (ملاصدرا ۱۹۸۱، ۳: ۲۹، ۲۹۷). پس امور مادی هرگز معلوم عالم مجرد نیستند. علامه طباطبایی در حاشیه اسفار با اشاره به این مطلب می‌نویسد: ملاصدرا در جایی دیگر اذعان می‌کند که طبایع محرکه با این که مادی‌اند به نحوی دارای ادراک و به غایات خویش عالم‌اند. اگر این برهان تمام باشد، باید مادی بودن معلوم بالذات و عالم نیز پذیرفته شود (ملاصدرا ۱۹۸۱، ۶: ۲۵۰-۲۶۰). به نظر می‌رسد با توجه به نگرش وجودی ملاصدرا به علم، راه‌حل این تعارض را باید در مراتب وجود و محدودیت‌های آن جستجو کرد. خداوند در مرتبه ذات به همه موجودات اعم از مادی و مجرد علم دارد، زیرا اگر چنین نباشد، نمی‌تواند منشأ ایجاد آنها باشد، اما در مرتبه فعل، موجودات مادی به لحاظ محدودیت وجودی خود که حاصل آمیختگی با امور مادی و عدمی است، از مرتبه تجرد دور می‌شود. لذا محدودیت از جانب امور مادی است، نه از جانب ذات الهی، چنان که مرحوم سبزواری می‌گوید: اگرچه ماده به خودی خود هویتی مادی است، برای مبادی و مجردات، مجرد است. لذا ماده از آن جهت که برای مبادی خود مجرد است، معلوم بالذات است (ملاصدرا ۱۹۸۱، ۶: ۲۵۹-۲۶۰). به همین دلیل ملاصدرا معتقد است که اگرچه وجود تمامش عین علم است، اما از آنجا که وجود جسمانی آمیخته به اعدام است، لذا علم آن هم آمیخته با جهل است، ولی هیچ جسمی بدون مقوم و برپادارنده روحانی که به وسیله آن وحدت اتصالی آن حفظ گردد، وجود ندارد. پس هر جسمی دارای صورتی ادراکی است که یا به ذات او قائم است، یا وابسته به امر مفارق روحانی است. از این رو، به هر چیزی که دارای گونه‌ای از وجود مجرد باشد، علم تعلق می‌گیرد. مراتب علم در ظهور و آشکاری به مقدار مراتب تجرد از ماده جسمانی است (ملاصدرا ۱۳۶۳، ۲۶۱-۲۶۲).

برخی از محققان به دلیل آن که ملاصدرا ملاک حصول علم را تجرد می‌داند، این دیدگاه را در تضاد با وجود علم در جمادات می‌دانند. اما این مطلب هم با مبانی صدرا سنخیت ندارد و هم با تصریحات مختلف او که علم را در تمام هستی ساری و جاری می‌داند در تناقض است. علم‌شناسی ملاصدرا مبتنی بر وجودشناسی خاص وی است. وی علم را از سنخ وجود دانسته و ساحت آن را فوق ماهیت می‌داند. پس علم همان وجود

است (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ۳: ۲۹۱). نکته قابل توجه در باب دیدگاه ملاصدرا درباره علم این است که وی ملاک علم را مجرد از ماده می‌داند. زیرا به عقیده او یگانه مانع علم و ادراک در باب وجود، ماده و لوازم آن است که همیشه موجب تفرق و پراکندگی و غیبت است، زیرا اجزاء مادی نسبت به اجزاء دیگر بیگانه هستند و همه از یکدیگر پنهان و محتجب هستند و لذا هر جا که این مانع اساسی وجود نداشته باشد و موجودات از ماده و لوازم آن مجرد باشند، حضور و شهود و در نتیجه علم و ادراک نیز حضور دارد و هر چه مجرد از ماده بیشتر باشد، حضور و ادراک نیز بیشتر و قوی‌تر است. مثل ماده، مثل پرده و حجاب است که هر چه بیشتر کنار زده شود کشف و رؤیت هم بیشتر و بهتر می‌گردد (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ۳: ۲۴۴).

ملاصدرا معتقد است که ماده، چون در بستر زمان واقع است، وجود جمعی ندارد و با عدم آمیخته است و صورت حضوری برای خود ندارد. بنابراین از خود غایب است و چون حضور چیزی برای چیز دیگر فرع حضور او برای خودش است، پس ماده از دیگری هم غایب است (ملاصدرا ۱۹۸۱، ۶: ۱۵۰). با وجود این دیدگاه وی پیرامون علم، این شبهه به وجود می‌آید که پس علم در تمام موجودات قابل تحقق نیست. در جمع میان دو نظریه (یعنی لزوم مجرد علم و عالم از یک سو و تصریح به وجود شعور در همه موجودات) باید گفت که علم همان وجود است (ملاصدرا ۱۹۸۱، ۳: ۲۹۱)؛ علم عبارت از نوعی و قسمی از وجود چیزی برای چیز دیگر است که کمال آن نیز محسوب می‌شود (ملاصدرا ۱۹۸۱، ۴: ۲۹۱). تمام موجودات اعم از حیوانات، گیاهان و جمادات به حسب بهره‌ای که از وجود دارند، دارای علم و شعور به ذات خویش‌اند که در آن شهود حق تعالی نیز منطوقی است؛ زیرا وجود عین نور و ظهور است و وجود با صفات کمالیه وجود از جمله علم متحد است، جز این که مراتب پایین وجود با اعدام و ملکات و استعدادات آمیخته است، از این رو نورانیت آنها ضعیف گشته است. از این رو شعور گیاه ضعیف‌تر از شعور حیوان است (ملاصدرا ۱۳۷۵، ۱۳۷-۱۳۸).

بنا بر دیدگاه ملاصدرا، مدار علم و جهل بر استواری و شدت وجود و ضعف آن است. بنابراین هر چه وجود از حیث تحصیل قوی‌تر و از جهت فعلیت شدیدتر و به لحاظ هویت کامل‌تر باشد، از جهت انکشاف قوی‌تر و از حیث ظهور شدیدتر و احاطه و جمعش نسبت به اشیاء بیشتر است، و هر چه ضعیف‌تر و ناتمام‌تر باشد، پنهانی و ظلمتش بیشتر و حصولش کمتر و ظهورش ناتمام‌تر است. اما فقدان ادراک در اجسام طبیعی مربوط به وقتی است که ذات اجسام طبیعی با قطع نظر از مبادی نفسی و عقلی و مقومات باطنی و

پنهان آنها ملاحظه شود، چراکه این موجودات ذاتاً متعلق به این عالم نیستند. در سلسله مراتب وجود برای هر سافل و پایینی جز به موجود عالی و بالاتر قوامی نیست، و اگر عالی نباشد، سافل نابود خواهد شد (ملاصدرا ۱۹۸۱، ۶: ۱۵۴-۱۵۵).

ملاصدرا تفکیک موجودات مادی در زمان حال، گذشته و آینده را در علم الهی به موجودات برنمی‌تابد، زیرا اشیاء زمانی و حوادث مادی نسبت به خداوند متعال که از زمان و مکان منزّه است، از جهت حصول نزد او مساوی‌اند و در ساحت الهی گذشته، حال و آینده متصور نیست. چون اینها نسبت‌هایی هستند که حرکات و متغیرات و اجسام و امور مکانی به آن موصوف می‌شوند. پس باید همه موجودات نسبت به خداوند متعال فعلیت صرف و حضور محض باشند، نه زمانی و نه مکانی، زیرا زمان و مکان نسبت به خداوند متعال به منزله «آن» و نقطه‌اند. در واقع علم الهی محیط بر کل هستی است و این علم نسبت به همه یکسان است (ملاصدرا ۱۳۵۴، ۱۲۸). اشکال شده است که بنابراین لازم می‌آید که برای خداوند علمی باشد که متغیر نگردد، و آن علم به امور متقدم بر زمان و دهر است؛ و علمی باشد که متغیر شود، و آن علم به امور مادی زوال‌پذیر است. در حالی که تغییر در علم خداوند به هیچ وجه صحیح نیست. ملاصدرا این اشکال را وارد نمی‌داند. زیرا این اشیا بر حسب ذات خود و قیاس کردن بعضی با بعضی دیگر متغیرند، اما نسبت به موجوداتی که در مراتب بالاتر از آنها هستند در یک درجه‌اند (ملاصدرا ۱۳۵۴، ۱۰۶-۱۰۷).

بنا بر تعریف وجودی از علم، علم و وجود یک چیزند، جز آن که وجود وقتی ضعیف و به گونه‌ای شود که آمیخته با عدم و همراه با نقایص و نارسایی‌ها باشد، مانند اجسام وضعی و عوارض مادی آنها، آن وجود از نظر عالم پوشیده و محجوب می‌گردد. همان طور که این اجسام و عوارض آنها برخی از برخی دیگر پوشیده است، و هر بخشی از آنها از بخش دیگر به دلیل عدم وجود جمعی و عدم علم حضوری پنهان و غایب است. زیرا حضور وجودی نزد وجودی، فرع بر حضورش در نفس خودش است. پس اجسام دارای وجود علمی نیستند، از این روی بر آنها نام علم و معلوم، و بر موضوعاتشان نام عالم اطلاق نمی‌گردد، با این که نام وجود بر آنها اطلاق می‌شود. او علت این اطلاق و حصر را این می‌داند که نام وجود فراگیری‌اش نسبت به اشیاء از نام علم و غیر علم، که از صفات کمال است، گسترده‌تر است. اگرچه تمام آنها از احوال وجود و موجودند (از آن حیث که موجودند) (ملاصدرا ۱۹۸۱، ۶: ۱۵۰). در واقع طبق نظریه نهایی صدرا، که متناسب با نگاه وجودی او به علم است، علم همتای وجود است و حقیقت تشکیکی

است. موجود مادی، اگرچه در اثر قرار گرفتن در حجاب ضعیف است، اما هم علم است، هم عالم و هم معلوم. از این رو، تمام آفرینش به خداوند آگاهی دارد و تسبیح‌گوی حق است (جوادی‌آملی ۱۳۷۲، ۹۴). بنابراین در دیدگاه ملاصدرا علم ذاتاً دارای تشکیک است، زیرا حقیقت علم به حقیقت وجود بازمی‌گردد و مراتب آن از پایین‌ترین سطح به عالی‌ترین سطح در صعود است.

۳-۵. معلوم بالذات بودن معلومات الهی

وقتی گفته می‌شود که علم عبارت از صورت حاصل از شیء نزد ادراک‌کننده است، مراد از معلوم امری است که بیرون از قوه ادراک‌کننده است. اما وقتی گفته می‌شود که علم عبارت است از حضور وجود امری برای ادراک‌کننده، مراد از آن علمی است که نفس معلوم است، نه چیزی غیر آن. ملاصدرا معتقد است که در هر یک از دو قسم یادشده، معلوم حقیقی و مکشوف بالذات عبارت از صورتی است که وجودش وجود نوری ادراکی خالص و رها از پرده و پوشش‌های مادی بوده، با اعدام ترکیب نشده باشد (ملاصدرا ۱۹۸۱، ۶: ۱۵۱-۱۵۲). بنابراین، اگر علم در عالمی حاصل حضور معلوم باشد، آن معلوم بالذات است. چنان‌که اثبات شد، علم خداوند به همه اشیا علم حضوری است. از سوی دیگر، علم عین وجود است، پس معلوم بالعرض نیز نهایتاً به معلوم بالذات برمی‌گردد.

ملاصدرا با نگرش وجودی به علم اثبات می‌کند که علم با تمام شعبه‌ها و اقسامش از سنخ وجود است، یعنی همانند وجود، مفهوم است و نه ماهیت (ملاصدرا ۱۹۸۱، ۴: ۲۹۱). مفهوم علم و وجود در مصداق واحدند. این به این دلیل است که مدرک و معلوم بالذات نه ماهیت و مفهوم محقق به وجود خارجی و نه حتی ماهیت و مفهوم محقق به وجود ذهنی است، بلکه در همه موارد حصولی و حضوری و همه مراتب حسی و خیالی و عقلی، خود وجود است که ماهیت و مفهوم مختص به خود را بالعرض در ظرف ذهن آشکار می‌کند (خسروپناه و پناهی‌آذر ۱۳۸۹، ۳۲۲).

اتحاد با عالم و علم، و عدم ابتلا به خطا دو ویژگی مهم و سرنوشت‌ساز معلوم بالذات است. هر یک از این دو ویژگی کارکرد مهم و جدی در دو حوزه هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی علم دارد (خسروپناه و پناهی‌آذر ۱۳۸۹، ۳۲۳). بنابراین، پذیرش معلوم بالذات بودن علم الهی نقش مهمی در فهم و پذیرش دو مؤلفه علم الهی یعنی علم، عالم و معلوم بودن خداوند و خطاناپذیری علم الهی دارد. این دو مؤلفه را می‌توان از آثار حضوری بودن علم الهی نیز دانست. با خطاناپذیری علم الهی مخالفت خاصی نشده

است، اگرچه چرایی این خطاناپذیری موضوع مهمی است که در پاسخ به برخی چالش‌ها درباره علم الهی می‌تواند مؤثر باشد. اما اتحاد عالم و معلوم از موضوعات اختلافی است که ملاصدرا به اثبات آن پرداخته و از اضلاع مهم هندسه علم الهی نزد اوست. از این رو در عنوان بعدی به آن می‌پردازیم.

۳-۶. علم و عالم و معلوم بودن خداوند

ملاصدرا دشوارترین امر در علم الهی را اثبات این مطلب می‌داند که وجود عقل عین تمامی معقولات باشد، بدون آن که در آن تکثر و تغییر روی دهد. استدلال وی برای اثبات اتحاد مذکور آن است که خداوند متعال بالاترین و بسیط‌ترین مرتبه عقل است و هر بسیط حقیقی عین تمامی اشیاء است. خداوند از هر گونه کثرتی دور است. او ذات خود را ادراک می‌نماید، پس او به اعتبار آن که ادراک می‌نماید و ادراک می‌شود، هم عالم است و هم معلوم (ملاصدرا ۱۳۶۳، ۲۶۷). اگر علم از سنخ صورت و ماهیت دانسته شود، علم ذاتی خداوند به اشیاء فقط شامل ماهیات آنها می‌شود، نه وجوداتشان. در حالی که بنا بر مدعای ملاصدرا علم از سنخ وجود است، لذا با مرتبه وجود عالم متحد می‌شود. حاصل این انطباق جز اتحاد علم، عالم و معلوم نیست. تمام موجودات و معلومات در تمام مراتب وجودی، شأنی از شؤون خداوند هستند و از این رو وجود معلومات جدای از وجود حق تعالی نیست. این تفسیر از اتحاد علم، عالم و معلوم جز با تلقی وجودی از علم، یعنی عینیت علم و وجود، ممکن نیست.

۳-۷. اثبات علم خداوند به ذاتش

اساس استدلال‌های ملاصدرا درباره اثبات علم خداوند به ذاتش ناشی از نگرش وجودشناسانه وی به علم است. علم از جمله کمالات وجودی است. با توجه به نگرش وجودشناسانه به علم، هر چه مرتبه وجود عالی‌تر باشد، به تناسب آن، موجود دارای مرتبه عالی‌تری از علم خواهد بود. خداوند دارای عالی‌ترین مرتبه وجود است، پس ناگزیر دارای بالاترین درجه علم یعنی علم مطلق است، چنان که وجود مطلقش از قید هر اطلاق و محدودیتی منزّه است. به طور خلاصه این استدلال‌ها به شرح ذیل است:

۱. هر چه به حکم عقل کمال وجود من حیث هو وجود باشد، بدون تخصص به امری (از قبیل تجسم، ترکیب و تکثیر)، ثبوتش برای خداوند واجب خواهد بود، زیرا آن کمال وجود من حیث هو وجود است و موجب تجسم و یا ترکب نمی‌شود، تا برای واجب‌الوجود ممتنع باشد. هیچ امر وجودی به امکان خاص بر او صدق نمی‌کند، زیرا

در ذات او جهت امکانی نیست. پس باید آن امر وجودی برای خداوند متعال حصولش واجب باشد (ملاصدرا ۱۳۵۴، ۸۸-۸۹).

۲. ملاصدرا ملاک علم را تجرد از ماده می‌داند، زیرا به عقیده او یگانه مانع علم و ادراک در باب وجود، ماده و لوازم آن است که همیشه موجب تفرق و پراکندگی و غیبت است، زیرا اجزاء مادی نسبت به اجزاء دیگر بیگانه و همه از یکدیگر پنهان و محتجب‌اند و لذا هر جا که این مانع اساسی وجود نداشته باشد و موجودات از ماده و لوازم آن مجرد باشند، حضور و شهود و در نتیجه علم و ادراک نیز حضور دارد و هر چه تجرد از ماده بیشتر باشد، حضور و ادراک نیز بیشتر و قوی‌تر است (ملاصدرا ۱۳۶۳، ۲۴۴). هر چه مرتبه وجود عالم بالاتر باشد، از تجرد بیشتری برخوردار است و می‌تواند پذیرای حضور مراتب بیشتری از وجود نزد خود باشد، پس خداوند که در بالاترین مرتبه وجود و شدیدترین درجه حضور است، از بالاترین مرتبه علم (علم مطلق) برخوردار است، زیرا وجودش از همه شوائب عدم و نقصان منزّه است (ملاصدرا ۱۳۸۷، ۴۵؛ ۱۹۸۱، ۶: ۲۴).

۳. اگر معلول از صفت علم به ذات خود برخوردار باشد، وجود آن در علت اولی و واجب است، زیرا معلول، وجود و همه صفات کمالی‌اش را از علت گرفته است. بنابراین خداوند که خالق همه موجودات و صفات کمالی آنهاست، قطعاً دارای علم است و از آنجا که وجودش تام و تمام و فوق کمال است، علیم و علام است (ملاصدرا ۱۳۶۳، ۴۳۰). ملاصدرا در مواضع متعدد به تناظر مرتبه وجودی با مرتبه علمی تأکید می‌کند. از جمله می‌نویسد: «علم حق تعالی به ذات خود هیچ نسبتی با علوم غیر او به ذات خودشان ندارد، چنان که هیچ نسبتی بین وجود او و وجودات اشیاء نیست؛ و همان طور که وجود ممکنات در وجود او مستهلک گشته است، همین طور علوم ممکنات در علم او به ذات خودش درنور دیده شده‌اند» (ملاصدرا ۱۹۸۱، ۶: ۱۷۵).

۳-۸. اثبات علم خداوند به غیر در مرتبه ذات و در مرتبه فعل

محور استدلال‌های ملاصدرا در اثبات علم الهی به غیر نیز که شامل دو مرتبه ذات (علم پیش از ایجاد) و مرتبه فعل (علم پس از ایجاد) است، رابطه وجودی خداوند با مخلوقاتش است. بر این اساس وی معتقد است ذات خداوند از جهت وجودش، که عین ذاتش است، علت است برای آنچه به ترتیب بعد از ذات است، و مجعولات او که صادر از او هستند عبارت از گونه‌ها و انحاء وجودات عینی‌اند. بنابراین علم واجب‌تعالی به ذات

خود که عبارت از نفس ذاتش است، اقتضای علم واجبی را به آن وجوداتی دارد که ناگزیر باید عین آن وجودات باشد، پس مجعولات او به عینه معلومات و علوم تفصیلی وی هستند. ملاصدرا به این اعتبار که آن موجودات از لوازم علم خداوند به ذات خودند، آنها را علم خداوند می‌نامد. او البته اصطلاح صدور اشیاء از خداوند را نیز خوب می‌داند. وی در تبیین این مطلب به تفاوت مهمی اشاره می‌کند: تمام ماهیات ممکن مابین با حقیقت واجب‌تعالی هستند، اما وجود آنها از لمعات و تابش‌های ذات خداوندند (ملاصدرا ۱۹۸۱، ۶: ۲۳۰-۲۳۱).

علم الهی به موجودات در مرتبه فعل (بعد از ایجاد) مورد توافق همه حکماست. اما علم الهی به موجودات در مرتبه ذات (پیش از ایجاد) مورد اختلاف است و درباره آن چالش‌های مختلفی وجود دارد. اما ملاصدرا به مدد وجودشناسی خویش، به خوبی از عهده تبیین آن برآمده است. وی دلیل وجود مرتبه مذکور از علم الهی را در پیوند وجودی خداوند و سایر موجودات می‌داند. علم خداوند متعال به ذاتش عبارت از نفس وجودش است، و اعیان یعنی موجودات خارجی به وجود ذات او موجودند. بنابراین آنها نیز به یک تعقل یعنی تعقل ذات معقول‌اند، یعنی با وجود کثرتشان به یک تعقل موجودند، همچنان که با کثرتشان به یک وجود موجودند، برای این که در آنجا تعقل و وجود یکی است. بنابراین علم خداوند سبحان به تمام اشیاء در مرتبه ذاتش پیش از وجود مخلوقات ثابت می‌شود. ملاصدرا معتقد است این مرتبه از علم الهی، سبب وجود موجودات ممکن در خارج است، زیرا علم او به ذات خودش، عبارت از وجود ذاتش است، و این وجود به عینه، علم به اشیاء است و همان به عینه، سبب وجود آنها در خارج است، یعنی وجود آنها عبارت از صور عقلی است. پس خداوند نخست آنها را پیش از ایجادشان به یک وجود تعقل می‌کند؛ و بار دوم پس از ایجادشان آنها را تعقل می‌نماید. پس آنها را به یک تعقل چه سابق و چه لاحق تعقل می‌کند، و به یک مشاهده آنها را در ازل یکی و پس از ازل متکثر مشاهده می‌کند (ملاصدرا ۱۹۸۱، ۶: ۲۸۳-۲۸۴). بنا بر آنچه گذشت، اگر علم از سنخ ماهیت بود، با توجه به تباین ماهوی ممکنات با وجود خداوند متعال، تحلیل وقوع علم الهی به ممکنات با موانع جدی همراه بود. اما تبیین وجودی از علم، با محذوری روبرو نیست، زیرا با توجه به حقیقت تشکیکی وجود، وجود از پایین‌ترین مرتبه آن تا عالی‌ترین درجه آن، یک حقیقت واحد است و تفاوت آنها تنها در شدت و ضعف وجود است. بنابراین چون وجود مصدر علم است، با توجه به ارتباط وجودی محکمی که بین ذات اقدس خداوند با تمام مراتب امکانی هست، مانعی برای علم او به آنها وجود ندارد.

۹-۳. اثبات علم اجمالی در عین کشف تفصیلی

ماحصل تمام آنچه تاکنون گفته شد، نظریه بدیع و خاص ملاصدرا در مسئله علم الهی یعنی انگاره «علم اجمالی خداوند در عین کشف تفصیلی» است. رهیافت فلسفه وجودی ملاصدرا و تحلیل وجودشناسانه وی از علم سبب طرح این دیدگاه بدیع شد و توانست بسیاری از گره‌های معرفتی در عرصه علم الهی را حل کند (البته تفصیل آن فرصتی دیگر می‌طلبد).

ملاصدرا در اثبات علم تفصیلی خداوند به «قاعده بسیط الحقیقه» استناد کرده است. خلاصه این قاعده این است که خداوند متعال چون بسیط من جمیع الجهات است و همه کمالات را به نحو صرافت داراست، آنچه کمال در عالم فرض شود، باید او به نحو اعلی و اتم آن را واجد باشد و در مرتبه ذات به همه اشیاء علم داشته باشد (ملاصدرا ۱۹۸۱، ۶: ۲۷۰، ۲۷۱؛ لاهیجی ۱۳۸۶، ۴۱۵). توضیح آن که هر چه وجودی بسیط‌تر باشد، هم کامل‌تر است و هم وجود برتر ماهیات بیشتری است، یعنی جمعی‌تر است. خداوند که بسیط‌ترین حقیقت است، وجود برتر همه ماهیات است. حقیقت علم به غیر، همان وجود برتر ماهیت شیء است، نه ماهیت ذهنی آن. پس وجود خداوند، که علت همه اشیاء و متقدم بر همه آنهاست، در عین بساطت و اجمال، علم به همه اشیاء و خصوصیات آنهاست، یعنی علم پیشین اجمالی بالتفصیل به همه آنهاست (عبودیت ۱۳۸۶، ۲: ۳۲۲). اگر مرتبه‌ای از کمال وجودی فرض شود که در آن به نحو اعلا و اتم نباشد و ذات او آن را فاقد باشد، باید ذاتش مصداق سلب آن کمال واقع شود، در این صورت ترکیب شیء از وجدان و فقدان لازم می‌آید که حاکی از نقص وجودی و محدودیت ذات است (ملاصدرا ۱۹۸۱، ۲: ۳۶۸-۳۶۹؛ لاهیجی ۱۳۸۶، ۴۱۶).

نظریه علم اجمالی خداوند در عین کشف تفصیلی حاصل انگاره‌های متعددی است که در این پژوهش به آنها پرداخته شد. با توجه به نقش نگرش وجودی ملاصدرا به علم در شکل‌گیری یا تبیین هر یک از مؤلفه‌های مذکور، باید گفت نظریه خاص ملاصدرا در علم الهی بدون توجه به مبانی وجودشناسانه خاص فلسفه صدرا، و در نهایت تعریف وجودی وی از علم، ممکن نیست. علم خداوند متناسب با مرتبه بسیط و وجود مطلق اوست و بر کل هستی احاطه قیومی دارد. عدم پذیرش علم تفصیلی خداوند به موجودات از سوی پیشینیان ملاصدرا به دلیل غلبه نگاه ماهوی به علم و لزوم وجود صور و واسطه‌ها بوده است. اما با نگاه وجودی به علم و با توجه به اصالت وجود و حقیقت تشکیکی آن، هر چه مراتب وجود متعالی‌تر باشد، دایره معلومات نیز متناسب با مرتبه وجودی گسترده‌تر

می‌شود. در عالی‌ترین سطح وجود، یعنی مرتبه ذات الهی، این گستردگی به نهایت‌اعلای خود می‌رسد، از این رو هیچ معلومی در مقام ذات و مقام فعل الهی غایب نیست. با دقت نظر در تمام موارد گفته‌شده، یعنی زائد نبودن علم الهی بر ذاتش، حضوری بودن علم الهی، نفی صور در علم الهی، علم خداوند به جزئیات مادی، معلوم بالذات بودن معلومات الهی و علم، عالم و معلوم بودن خداوند، روشن می‌گردد که ملاصدرا با نگاه وجودی به علم توانسته است هم برخی از نظرات پیشینیانش را منطبق بر این نگاه تبیین و اثبات نماید و هم توانسته از این رهگذر موارد جدید و نوآوری‌های خود را ارائه کند که نهایتاً ماحصل آن در نظریه «علم اجمالی در عین کشف تفصیلی» نمایش داده شده است.

۴. نتیجه‌گیری

ملاصدرا بر مبنای نظام وجودشناسی خویش، ضمن توجه به تعریف علم از سوی پیشینیانش، تعریفی وجودشناسانه از علم ارائه می‌دهد که محور اساسی آن اصالت وجود و نتایج متفرع بر آن (از جمله تشکیک وجود) است. بر اساس نتایج حاصل از این پژوهش، تأثیر نگاه وجودی ملاصدرا بر هر یک از اضلاع هندسه علم الهی مختار وی به این شرح است:

- زائد نبودن علم الهی بر ذاتش: منشأ خطای زائد بودن علم به ذات بر ذات، در نادیده گرفتن نقش وجود در تحقق علم و نگاهی ماهوی و مفهومی داشتن به علم است.
- حضوری بودن علم الهی: چهره ماهوی علم بیانگر علم حصولی و چهره وجودی علم دربردارنده علم حضوری است. با انتقال علم از سنخ ماهیت به سنخ وجود، علم چیزی جز همان هستی حاضر نزد نفس نیست. بنابراین در نگرش وجودی به علم، وجود عالم به میزان منزّه بودن از محدودیت‌های وجودی با حقیقت معلومات روبروست.
- نفی صور در علم الهی: وقتی علم الهی در تمام مراتب از نوع علم حضوری است، روشن است که وجود صور منتفی است. علم از سنخ وجود است، بنا بر احاطه وجودی خداوند به موجودات، علم او نیز از هر گونه واسطه‌گری بی‌نیاز است. نیاز به صور جایی است که علم از سنخ ماهیت باشد، نه از سنخ وجود.
- علم خداوند به جزئیات مادی: علم به دلیل وجودی بودنش ذاتاً دارای تشکیک است. از این رو مراتب علم در پایین‌ترین سطح وجود به سوی عالی‌ترین سطح در صعود

است. بنابراین، تمام مراتب وجود اعم از مادی و غیرمادی، معلوم و عالم واقع می‌شوند.

- معلوم بالذات بودن معلومات الهی: ملاصدرا با نگرش وجودی به علم اثبات کرد که علم با تمام شعبه‌ها و اقسامش از سنخ وجود است. اگر علم در عالمی حاصل حضور معلوم باشد، آن معلوم بالذات است. علم خداوند به همه اشیاء علم حضوری است. از سوی دیگر علم عین وجود است، پس معلوم بالعرض نیز نهایتاً به معلوم بالذات برمی‌گردد.

- علم، عالم و معلوم بودن خداوند: اگر علم از سنخ صورت و ماهیت دانسته شود، علم ذاتی خداوند به اشیاء فقط شامل ماهیات آنها می‌شود، نه وجوداتشان. در حالی که بنا بر مدعای ملاصدرا علم از سنخ وجود است، لذا با مرتبه وجود عالم متحد می‌شود. حاصل این انطباق جز اتحاد علم، عالم و معلوم نیست. تمام موجودات و معلومات در تمام مراتب وجودی، شأنی از شؤن خداوند هستند و از این رو وجود معلومات جدای از وجود حق تعالی نیست.

- علم خداوند به خود: علم از جمله کمالات وجودی است. با توجه به نگرش وجودشناسانه به علم، هر چه مرتبه وجود عالی‌تر باشد، به تناسب آن، موجود دارای مرتبه عالی‌تری از علم خواهد بود. خداوند دارای عالی‌ترین مرتبه وجود است، پس ناگزیر دارای بالاترین درجه علم یعنی علم مطلق است.

- علم خداوند به غیر: اگر علم از سنخ ماهیت بود، با توجه به تباین ماهوی ممکنات با وجود خداوند متعال، تحلیل وقوع علم الهی به ممکنات با موانع جدی همراه بود. اما با تبیین وجودی از علم، چون وجود مصدر علم است، با توجه به ارتباط وجودی محکمی که بین ذات اقدس خداوند با تمام مراتب امکانی وجود دارد، مانعی برای علم او به آنها وجود ندارد.

- علم اجمالی خداوند در عین کشف تفصیلی: این دیدگاه حاصل انگاره‌های متعددی است که ذکر شد، با توجه به نقش نگرش وجودی ملاصدرا به علم در شکل‌گیری یا تبیین هر یک از مؤلفه‌های مذکور، باید گفت نظریه خاص ملاصدرا در علم الهی بدون توجه به مبانی وجودشناسانه خاص فلسفه صدرا، و در نهایت تعریف وجودی وی از علم، ممکن نیست. علم خداوند متناسب با مرتبه بسیط و وجود مطلق اوست که بر کل هستی احاطه قیومی دارد. عدم پذیرش علم تفصیلی خداوند به موجودات از سوی پیشینیان ملاصدرا، به دلیل غلبه نگاه ماهوی به علم و لزوم وجود صور و واسطه‌ها

بوده است. اما با نگاه وجودی به علم و با توجه به اصالت وجود و حقیقت تشکیکی آن، هر چه مراتب وجود متعالی تر باشد، دایره معلومات نیز متناسب با مرتبه وجودی گسترده تر می شود. در عالی ترین سطح وجود، یعنی مرتبه ذات الهی این گستردگی به نهایت اعلائی خود می رسد، از این رو هیچ معلومی در مقام ذات و مقام فعل الهی غایب نیست.

با تمام پژوهش های ارزنده ای که پیرامون دیدگاه ملاصدرا درباره علم الهی صورت گرفته است، به نظر می رسد عدم توجه به تبیین وجودشناسانه او از علم حلقه مفقوده ای باشد که بدون آن درک نحوه شکل گیری دیدگاه ملاصدرا پیرامون علم الهی، چرایی آن و تمایز و وجوه ابداعی آن با سایر دیدگاه ها به درستی سنجیده نشود.

کتاب نامه

- اکبریان، رضا، و محمدمهدی کمالی. ۱۳۹۰. «علم اجمالی در عین کشف تفصیلی». معرفت فلسفی ۳۲.
- جوادی آملی، عبدالله. ۱۳۷۲. شرح حکمت متعالی. تهران: الزهرا (س).
- جوادی آملی، عبدالله. ۱۳۸۶-الف. ریحیق مختوم. محقق حمید یارسانیا. قم: اسراء.
- جوادی آملی، عبدالله. ۱۳۸۶-ب. سرچشمه اندیشه، ج. ۳. محقق عباس رحیمیان. قم: اسراء.
- حائری یزدی، مهدی. ۱۳۶۱. کاوش های عقل نظری. تهران: امیرکبیر.
- حائری یزدی، مهدی. ۱۳۸۵. فلسفه تحلیلی و نظریه شناخت در فلسفه اسلامی. جمع آوری عبدالله نصری. تهران: علم.
- حجازی، سید محمد. ۱۳۷۳. «وجود و علم در فلسفه صدرالمتألهین». معرفت ۱۰.
- خسروپناه، عبدالحسین و حسن پناهی آزاد. ۱۳۸۹. هستی شناسی معرفت. تهران: امیرکبیر.
- ذبیحی، محمد. ۱۳۷۸. «دیدگاه ابن سینا و صدرالمتألهین درباره علم الهی». پژوهش های فلسفی-کلامی ۲.
- زنوزی، ملاعبدالله. ۱۳۶۱. اللمعات الالهیه. تحقیق سید جلال الدین آشتیانی. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- سعیدی مهر، محمد و کبری لشکری. ۱۳۸۹. «علم الهی از دیدگاه صدرالمتألهین». اندیشه نوین دینی ۲۲.
- عبودیت، عبدالرسول. ۱۳۸۶. درآمدی به نظام حکمت صدرائی، ج ۲. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی (سمت) و مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی و موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

- لاهیجی، ملا محمدجعفر. ۱۳۸۶. شرح رساله المشاعر ملاصدرا. تصحیح و تحقیق از استاد سید جلال‌الدین آشتیانی. قم: بوستان کتاب.
- ملاصدرا، محمد بن ابراهیم. ۱۳۵۴. مبدأ و معاد. تصحیح سید جلال‌الدین آشتیانی. تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران.
- ملاصدرا، محمد بن ابراهیم. ۱۳۶۰. الشواهد الربوبیه. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ملاصدرا، محمد بن ابراهیم. ۱۳۶۱. العرشیه. تصحیح و ترجمه غلامحسین آهنی. تهران: مولی.
- ملاصدرا، محمد بن ابراهیم. ۱۳۶۳. مفاتیح الغیب. مقدمه و تصحیح محمد خواجه‌وی. تهران: مؤسسه تحقیقات فرهنگی.
- ملاصدرا، محمد بن ابراهیم. ۱۳۷۱. تصور و تصدیق. قم: بیدار.
- ملاصدرا، محمد بن ابراهیم. ۱۳۸۷. المظاهر الالهیه فی اسرار العلوم الکمالیه. تصحیح سید محمد خامنه‌ای. تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- ملاصدرا، محمد بن ابراهیم. ۱۹۸۱. الحکمه المتعالیه فی الاسفار الأربعة. بیروت: دارالاحیاء التراث العربیه.
- ملاصدرا، محمد بن ابراهیم. بی‌تا. تعلیق بر حکمه الاشراف. چاپ سنگی.